

چه سرمایه‌داری را سرپا میدارد؟

نوشته‌ی مایکل ا. Lebowitz، برگردان به فارسی: ایرج فزونکاو

من می‌خواهم یک پرسش بسیار ساده طرح کنم: چه چیزی سرمایه‌داری را سرپا نگاه میدارد؟ یا به زبان زیاده‌تر فنی‌ی مارکسگرا، چگونه سرمایه‌داری، همچون یک نظام خود را پدید می‌آورد؟

البته، نخستین نکته‌ی که ما نیاز داریم روشن و استوار گردانیم آن است که من با سرمایه‌داری چه مفهومی را می‌گویم. مردم، هنگام به‌کاربردن اصطلاح، یک دسته چیزهای مختلف را به میان می‌آورند. آنان ممکن است یک اقتصاد بازار را در ذهن داشته باشند یا اقتصادی با کارگران مزدبگیر را - بک نظام اقتصادی را که شرکتها بر آن حکومت دارند. به‌طور طبیعی، هنگام که آنان ضد- سرمایه‌داری را در ذهن می‌آورند چیزی متفاوت است - ممکن است ضد- بازار باشد، ضد دستمزد کار، و یا به‌سادگی ضد- شرکتهای بزرگ.

اما تعریف من آن است که کارل مارکس تکامل بخشید: سرمایه‌داری وابستگی یا پیوندی است که در آن جداسازی مردم کارگر از وسائل و ابزار کار و سازمان اقتصاد، از سوی کسانی که مالک آن ابزار و وسائل هستند، نتیجه‌ی خود را دارد، مردم برای زنده ماندن باید در یک معامله شرکت و تعهد کنند- آنان باید توانایی خود را، به آن مالکان برای کارکردن برای آنان بفروشند. لیکن، چگونگی یا منش یا ویژگی سرمایه‌داری به‌سادگی همان نیست که توده‌ی مردم باید کارگران مزدبگیر باشند. آن نیز چنان است که آنان که خریدار ظرفیت انجام کار هستند، دارای یک چیز، و تنها یک چیزاند که آنان را دلبسته و ذیعلاقه میگرداند - سو (و سود بیشتر)؛ آن چنان است که بگوئیم خریداران نیروی- کار سرمایه‌داران‌اند و هدفشان رشد کردن سرمایه‌هاشان است.

آنچه سرمایه‌دار، همچون نتیجه‌ی خریداری آن توانایی‌ی کارگران به‌دست می‌آورد، حق راهنمایی‌ی کارگران است در امر تولید و حق مالکیت بر آنچه آنان تولید میکنند. آن یک دسته یا گروه روابط تولیدی است که یکپارچه با وضع متفاوت است، برای مثال، از وضع همکاری یا گروهی آنجا که کارگران خود را در تولید راهنمایی میکنند و حق مالکیت دارند و آنچه خود تولید مینمایند. درون روابط سرمایه‌داری، سرمایه‌دار حق استثمار کارگران را در امر تولید خریداری کرده است. او به آنان پرداخت میکند، به‌گونه‌ی متوسط، بسنده برای برآوردن نیازهای عادی و مرسوم آنان، لیکن او این حق را خریداری کرده است که آنان را وادارد بیش از ارزش به‌کار بردن آنان، تولید نمایند. همچون برآیند نتیجه‌ی، کارگر ارزش اضافی تولید میکند، پول زیادتر، سودهایی برای سرمایه‌دار - کارگر سرمایه بیشتری برای سرمایه‌داران تولید میکند. و آن سرمایه، که نتیجه‌ی استثمار کارگران است، درون انباشت وسائل و ابزار بیشتر تولید داخل میگردد. آنچه شما، هنگام نگاه به سرمایه‌دار می‌بینید، نتیجه‌ی استثمار گذشته است.

این پیام مرکزی بود که کارل مارکس میکوشید برای کارگران ارسال بدارد. سرمایه چیست؟ آن نتیجه‌ی استثمار است. آن نتیجه‌ی کارکردن یا محصول خود کارگران است که علیه آنان گردانده شده است، محصولی در تلاش ابزار، ماشین آلات - البته همه‌ی فراورده‌های کنشگری انسان (فکری و دستی).

اما چگونه [این فراورده‌ها] علیه آنان برگشته است؟ پیش از سخن گفتن درباره‌ی این که چگونه این نظام به حیات و جریان خود ادامه میدهد، چگونه خود را از نو تولید میکند، ما نیاز داریم دریابیم چرا این پرسش حتا برای پرسیدن دارای اهمیت است. بیاندیشید درباره‌ی راندن سرمایه‌داران در راستای گسترش و افزون سازی سرمایه‌هاشان، راندن به سوی افزایش استثمار کارگران. چگونه آنان میتوانند چنین کنند؟ یک راه این است که کارگران را وادارند برای سرمایه‌داران کار کنند، برای مثال با افزایش ساعت کار روزانه یا دراز کردن روز- کار. راه دیگر کاستن از دستمزدهای کارگران است. و هنوز، راه دیگر جلوگیری از کارگران است از سود- برداری از پیشرفت در علوم اجتماعی و تولید اجتماعی. سرمایه به‌گونه‌ی ثابت و مداوم، در راه پیدائی و جستجوی راههایی است برای گسترش روزکار و شدت آن - که البته ناسازگار و ضد نیازمندیهای موجودات انسانی است تا وقتی برای خود داشته باشند، برای آسایش و استراحت و تکامل وجود خودشان. سرمایه نیز، به‌گونه‌ی دائمی، در جستجوی راههایی است بر پائین آوردن و به پائین راندن دستمزدها، که البته، به چیم محروم کردن کارگران است از توانایی تامین و برآورد نیازهای موجود زندگی خودشان و بخش کردن نتایج و میوه‌های کار اجتماعی. چگونه سرمایه به این هدف میرسد؟ به شیوه‌ی ویژه‌ی، آن چنین کاری را با جدا کردن کارگران از یکدیگر انجام میدهد، با برگرداندن آنان علیه یکدیگر.

منطق سرمایه هیچ اقدامی برای برآورد نیازمندیهای موجودات جاندار انسانی نمی‌شناسد. این سان، به اعمالی میردازد همانند کاربرد نژادگرایی و تبعیض نژادی، مردمسالاری، تا کارگران را تقسیم و از هم جدا گرداند. کاربرد دولت برای غیرقانونی کردن یا از میان برداشتن اتحادیه‌های کارگری ویران کردن زندگی مردم از طریق برهم زدن اقدامها و حرکت به پاره‌هایی از جهان که مردم آن فقیرند، اتحادیه‌ها بسته است و قوانین و قواعدی برای پیرامون وجود ندارد - اینها اتفاقی نیست، بلکه فراورد جامعه‌ئی است که در آن موجودهای انسانی به‌سادگی ابزارهایی برای سرمایه هستند ...

این سان برگردیم به موضوع بحث - چگونه است که این وضع ادامه مییابد؟ چه چیزی سرمایه‌داری را زنده و در جریان نگاه میدارد؟ چگونه چنین نظامی تولید و باز-تولید می‌گردد ...

نخست، استثمار و بهره‌کشی از کارگران آشکار نیست. این چنین نمی‌نماید که کارگر توانایی خود را به کار می‌فروشد و این که سرمایه‌دار سپس پیش میرود تا همه‌ی سودهای کار او را به دست آورد. قرارداد نمی‌گوید - این است پاره‌ئی از روز که تو برای خودت کار میکنی (باز-تولید نیازمندیهای خودت) و این است پاره‌ئی که تو داری برای سرمایه‌دار کار میکنی و افزون بر سرمایه‌ی او. اولیتر، آن چنین مینماید که کارگر مقدار معینی از وقتش (کار یک روز) را، به سرمایه‌دار می‌فروشد و برابر آن را، به پول، دریافت میدارد. این سان، به‌روشنی کارگر باید آنچه استحقاق دارد دریافت کند - اگر درآمد او اندک و پایین است، آن باید چنین مفهومی را برساند که او چیز پر ارزشی برای فروش نداشته ... درحقیقت او باید شاد باشد که چیزی دریافت کرده است. بر روی این سیما، به کوتاهی، هیچ استثماری در کار نیست. مارکس درباره‌ی این نکته بسیار روشن بود - خود شیوه‌ئی که دستمزدها بیان میشوند، همچون دستمزد برای یک شمار مشخص ساعت [کار] هر گونه اثر استثمار را از میان میبرد - «همه‌ی کار چنین مینماید که کار پرداخت شده است.» این ناپدید شدن استثمار در رویه را، مارکس توجه کرد که «همه‌ی تصور و انگاشت عدالت اجرا شده از سوی کارگر و سرمایه‌دار، هر دو، و همه‌ی مبهم‌سازیهایی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را» اساس قرار میگیرد. توجه داشته باشید که این، تنها، سرمایه‌دار نیست که گرایش دارد بیاندیشد هیچ استثماری در کار نیست؛ این، هم‌چنین، کارگر است. هرگاه آن مورد قبول باشد، هنگامی که کارگران تلاش میکنند آنان علیه استثمار تلاش نمی‌کنند. بل علیه مزدهای نا-عادلانه با شرایط کار - آنان برای دستمزد بهتری تلاش میکنند یا برای روزی کوتاهتر، برای آنچه سزاوار و منصفانه می‌بینند: «یک کار منصفانه‌ی روزانه برای یک دستمزد منصفانه.» به کوتاهی، آنان، به کوتاهی، خود را تهدیدکننده‌ی نظام نمی‌بینند، فقط برخی نتایج نامنصفانه آن.

دوم (و با وابستگی نزدیک)، هرگاه آن چنان که در آنجا استثمار کارگران در فرایند تولید وجود دارد، پس سرمایه نمیتواند همچون نتیجه‌ی استثمار ظاهر گردد - آن نمیتواند همچون تولید خود کارگران شناخته شود. پس این سان، از کجا، همه‌ی آن ثروت در میرسد؟ مرکز ماشین‌آلات کجاست، علم، هر چیزی که تولید را افزون میکند؟ آن باید کمک یا هدیه‌ی سرمایه - دار باشد. در حالی که کارگران توانایی کار کردن خود را به سرمایه‌دار فروخته‌اند (و این سان حقوق مالکیت خود را بر همه‌ی آنچه تولید میکنند)، تولید-گری اجتماعی کارگران، لزوماً تلاش تولید-گری اجتماعی سرمایه را به خود میگیرد. سرمایه‌ی ثابت، ماشین‌آلات، شگردشناسی، علم - همه لزوماً همچون سرمایه ظاهر میگردند. مارکس چنین توضیح داد که «نباشد معرفت و مهارت، نیروهای عمومی تولید مغز اجتماعی، این سان به درون سرمایه جذب می‌گردد. همچون مخالف کار، و لاد بر این همانند ویژگی‌ی سرمایه ظاهر می‌گردد.» آنچه من در اینجا تشریح میکنم راز-گونه کردن سرمایه است. هرچه بیشتر نظام تکامل پیدا میکند، تولید بیشتر روی سرمایه‌ی ثابت تکیه و وابستگی پیدا میکند، روی نتایج کار گذشته که شکل سرمایه را به خود میگیرد - هرچه بیشتر که سرمایه (و سرمایه‌دار) چنان ظاهر می‌گردد که برای کارگران بایسته و ضروری است. این، به کوتاهی، یک حادثه نیست که کارگران خود را وابسته‌ی سرمایه ببینند. مارکس اظهار نظر بسیار پر معنا و مهم در این زمینه دارد:

پیشرفت تولید سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگری را تکامل می‌بخشد که وسیله‌ی تعلیم و تربیت، سنت و عادت به نیازمندیهای این شیوه‌ی تولید، همچون قوانین طبیعی‌ی خود-آشکار می‌گردد. سازماندهی‌ی فرایند سرمایه‌داری‌ی تولید، یک‌بار که کاملاً تکامل پیدا کند، همه‌ی مقاومت را از میان برمیدارد.

با در دست داشتن طبع و ماهیت استثمار و رازگونه و پیچیده کردن سرمایه‌داری، ما آشکارا پیشاپیش یک بنیاد نیرومند برای باز تولید سرمایه‌داری همچون یک نظام د راختار داریم. لیکن بیشتر وجود دارد.

یک دلیل سوم که چرا سرمایه‌داری به پیشروی ادامه میدهد این است که جامعه تنها به وابستگی روی سرمایه و سرمایه‌داری، برای همه‌ی پیشرفتها ظاهر نمی‌گردد، همچنان که افراد در روابط سرمایه‌داری، کارگران نیز به واقع برای برآوردن نیازمندیهایشان، وابسته و متکی به سرمایه هستند. از زمانی که آنان از وسائل کار جدا گردیده‌اند و نیاز دارند توانایی خود را به کار بفروشند تا پولی را به دست آورند برای خرید چیزهایی که نیاز دارند، کارگران به سرمایه‌داری نیاز دارند که میانجی-گریست میان آنان و برآورده شدن و تحقق نیازهایشان. برای کارگر مزد-بگیر، سوگمایش واقعی، واقعی فروش نیروی کارش نیست. آن ناتوانی در فروش آن است. چه میتوند، برای فردی که باید یک کالا را بفروشد، بدتر از این باشد که هیچ خریداری پیدا نکند؟ کارگران، چنین آشکار میشوند. که دلبستگی و سودی در سلامت سرمایه‌داری دارند، دلبستگی‌ئی در گسترش تقاضا از سوی سرمایه‌داران برای قدرت کار خود دارند - با آموزش و تربیت، سنت، و عادت. آنان به اینجا میرسند که به نیازمندیهای سرمایه همچون قوانین طبیعی‌ی خود-آشکار بنگرند، همچون حساس عادی و همگانی. بازتولید و تربیت کارگران همچون کارگران - دستمزدی نیازمند به باز-تولید سرمایه است.

آیا ما به دلایل بیشتری برای ادامه‌ی سرمایه‌داری، همچون یک نظام نیاز داریم؟ اجازه بدهید من، تنها یک دلیل بیشتر پیش بیاندازم، پیش از این که ما برخی از درگیریهای دیگر را در نظر بگیریم. کارگران به‌سادگی وابسته و متکی به دولت سرمایه - دار به طور کلی برای شغل خود نیستند و هم‌چنین توانایی آنها برای تامین نیازمندیهای خودشان نیز؛ آنان متکی به سرمایه‌های خاصی هستند، دقیقاً از آن که سرمایه در تاش بسیاری سرمایه‌ها وجود دارد، و این سرمایه‌ها علیه یکدیگر به رقابت میردازند تا گسترش یابند، پایگاهی برای گروههای کارگران وجود دارد تا تواناییهای خود را پیوند دهند تا نیازمندیهای خود را برآورند و پیروزی‌ی این سرمایه‌های ویژه، که آنان را به کار گرفته است، پیروز گردانند. به کوتاهی، حتا بی این که درباره‌ی تلاش و کوششهای آگاهانه‌ی سرمایه برای بخش‌شدن، سخن برانیم، ما میتوانیم بگوئیم که آنجا یک پایگاهی وجود دارد برای جدا ساختن کارگران در کارگاههای مختلف - بیرون و میان کشورها هر دو. به واژگانی دیگر، ما میتوانیم به آسانی ببینیم: چگونه کارگران ممکن است کارگران دیگر را همچون دشمن ببینند و امتیازهایی به کارفرمایان خود خواهند داد تا رقابت بهتری انجام دهند.

پس، لاد بر این دشوار است که دریابیم چرا مارکس میتوانست بگوید که سرمایه کارگری را ایجاد میکند که به نیازمندیهای خود همچون «قوانین طبیعی‌ی آشکار» مینگرد.؟ هنگامی که ما درباره‌ی وابستگی کارگر به سرمایه میاندیشیم، این دشوار است که متوجه شویم، چرا سرمایه‌داری به زندگی خود ادامه میدهد؟ سرانجام مارکس نه تنها پیشنهاد کرد که سرمایه‌داری «همه‌ی مقاومت‌ها را از میان بردارد»؛ او هم‌چنین تا آنجا پیشرفت کرد بگوید سرمایه میتواند «روی وابستگی خود اتکاء [کارگران] روی سرمایه تکیه کند، که از خود شرایط تولید جهش میکنند، و از سوی آنان برای دوام و پایداری ضمانت شده است.» سرمایه‌داری، به کوتاهی، گرایش آن دارد که نیازمندی‌ی کارگر را، به میزانی اندک، برآورد.

خوب، شما ممکن است بگوئید که من دارم یک تصویر اولتر کژ-دیس شده از سرمایه‌داری ارائه میدهم. این که من دارم آن را چنان می‌سازم که به نظر میاید گوئی سرمایه‌داری نظامی‌ست بی تضاد، یک نظام استوار اقتصادی که کالاها را تحویل میدهد. اما درباره‌ی بحرانهای اقتصادی چه خبر؟ آیا سرمایه‌داری، پرهیز-ناپذیر با بحرانها روبرو نمیشود، بحرانهای بیرون-زاد و نهائی در طبع خود؟ برخی مردم سقوط نظام را، هفته‌ئی یکبار پیش‌بینی میکنند. من درباره‌ی این گفت و شنود یا استدلال که چنین پیش می‌گذارد که بحران دائمی‌ی سرمایه‌داری در لحظه‌ی زادش آن آغاز شد، بسیار نمی‌اندیشم. اما نظام دارای بحرانهاست - دورانهائی که در آن سود ساقط میشود، تولید فرو می‌افتد، مردم نیز بیکار و استخدام نشده‌اند. آیا آن بحرانها نمایش نمیدهند که یک نظام تازه بایسته و ضرور است؟

بی هیچ پرسشی، یک بحران اقتصادی، طبع و ماهیت نظام اقتصادی را به رویه می‌آورد. هنگامی که مردمی استخدام نشده و بیکار وجود دارند، منابع، ماشین‌آلات، و کارخانه‌ها - و درست در همان زمان مردم با نیاز به آن چیزهایی که میتوانند تولید گردد - این کاملاً آشکار است که تولید در سرمایه‌داری بر بنیاد نیازهای انسانی استوار نشده است، بلکه، اولتر، تنها بر آنچه میتواند برای یک سود تولید گردد. این زمانی‌ست بدان هنگام که مردم میتوانند مجهز گردند تا از نظام پرسش کنند. باری، تا همان زمان که مردم ادامه میدهند که بیاندیشند سرمایه ضرور است، آن‌گاه راه‌حلی که بر آن مینگرند، آن نخواهد بود که منطق سرمایه را به مبارزه خاند. (همان وضع درست خواهد بود در مورد بحرانهای پیرامون که سرمایه‌داری

تولید میکند.) تا زمانی که آنان سرمایه را همچون منبع و سرچشمه‌ی شغلها، سرچشمه‌ی ثروت، سرچشمه‌ی ترقی و پیشرفت، آن گاه پاسخ آنها این خواهد بود که آنان نمی‌خواهند گاز ماده را که تخمهای زرین می‌گذارد، بکشند.

همان نکته، نیاز دارد که در ارتباط با تلاش کارگران علیه سرمایه برای کاستن از روز کار گفته و آورده شود، درباره بهبود شرایط کار، و بالا بردن دست‌دها- هر دو، مستقیم علیه استخدام کنندگان ویژه و هم‌چنین در تلاش برای در دست گرفتن دولت و به کار بردن آن در راستای منافع خودشان. تا زمانی که کارگران سرمایه را همچون کالای تهیه‌شده‌ی خودشان نمی‌بینند و به جای آن، به اندیشیدن نیاز برای سرمایه‌داران سالم، همچون یک احساس همگانی، ادامه می‌دهند، (و هم آهنگ و درون منافع خودشان) آنان از عمل و اقدام پس خواهند کشید. اقدامی که سرمایه را در بحران قرار دهد. تا زمانی که کارگران با این پنداره که سرمایه ضرور و لازم است نبریده‌اند، دولتی زیر نظارت آنها، برای آسان‌سازی شرایط گسترش بازتولید سرمایه، عمل و تلاش خواهد کرد. اینجا، به‌طور خلاصه، تاریخ غم- انگیز مردمسالاری اجتماعی قرار دارد- که، به‌رغم زرفا- نمائی‌ی ذهنی برخی پشتیبانان، با تقویت فرماتروائی سرمایه پایان می‌پذیرد.

این‌سان، ما به پرسش خود باز می‌گردیم- چه چیزی سرمایه‌داری را زنده و برقرار نگاه میدارد؟ چگونه سرمایه‌داری، همچون یک نظام، باز تولید میگردد؟ تصور میکنم شما میتوانید پاسخی را که من دارم ارائه میکنم ببینید: سرمایه‌گرایش دارد طبقه‌ی کارگری را که نیاز دارد، تولید کند. آن کارگرانی را تولید میکند که به آنها همچون عاملی بایسته و ضرور مینگرد- نظامی که غیر منصفانه است، نظامی که نیازمند است شما پیوسته و همیشه تلاش و کوشش کنید تا نیازمندیهای خود را برآورید، نظامی گردانده شده از سوی مردم تا شما را نگهدارد، با این حال نظامی که در آن باز- تولید سرمایه برای باز- تولید کارگر- مزد- بگير ضروری است. چه چیزی سرمایه‌داری را برقرار و فعال نگاه میدارد؟ کارگر- مزد بگیر. باز- تولید کارگران، همچون مزد- بگیران برای باز- تولید سرمایه ضرور و لازم است.

توجه داشته باشید که من هیچ چیز درباره‌ی پدرسالاری یا نژاد- پرستی نگفتم. برخی مردم چپ، چنین استدلال میکنند که پدرسالاری و نژادپرستی، شرایط ضرور و لازمی برای وجود سرمایه‌داری هستند. من میاندیشم ما نیاز داریم، میان آنچه برای حفظ و نگاهداری سرمایه‌داری لازم است و آنچه برای نگاهداری آن مفید است. تشخیص قائل شوم. هنگامی که ما از لزوم و بایستگی سخن میرانیم، ما داریم میگوئیم که بدون سرمایه‌داری نمیتواند وجود داشته باشد. من فکر نمیکنم این درباره‌ی پدرسالاری یا نژادپرستی درست است. سرمایه، به‌طور مطمئن نژاد- پرستی را به‌کار میبرد، به‌ویژه تفاوت‌های ملی و قومی را، تا بتواند طبقه‌ی کارگر را تقسیم و از هم پراکنده کند، تا آن را ناتوان گرداند و تلاش و مبارزه‌ی آن را از سرمایه دور گرداند. لیکن آن میتواند راههای بسیاری را برای تقسیم و ناتوان کردن کارگران بیابد. و آن، هرگاه اجبار گردد، میتواند، بدون نژاد- پرستی یا پدرسالاری عمل کند، درست همانگونه که اگر اجبار گردد میتواند، با دستمزدهای بالاتر و یا روز کار کوتاهتری زندگی و گزران داشته باشد. (درست همان‌سان که قادر بوده است در افریقای جنوبی بی «آپارتاید»، جدانگهداری نژادها و نابرابری آنها، و بی‌قانون سفیدپوستان عمل کند.) آنچه که سرمایه نمیتواند با آن زندگی کند، باری، یک طبقه‌ی کارگر است که دریا بد، هم سرمایه نتیجه‌ی استثمار است (بدان چیم، که ثروتی که روبروی آن است محصول و نتیجه‌ی کار کارگران گروهی است) و نیز هم‌چنین آماده است برای پایان دادن به این استثمار و ندادن کار کرد.

آشکار است که طبقه‌ی کارگری با این ویژگیها از آسمان به زمین نمی‌چکد- نه به هنگامی که سرمایه کارگرانی را تولید و پرورش میدهد که به نیازمندیهای سرمایه همچون قوانین طبیعی‌ی خود- آشکاری مینگردند. آیا پاسخ سپسین این است، حزب جلو- دار یا پیشگامی که گونه‌نی آگاهی سوسیالیستی در کارگران بی‌خیر ایجاد میکند؟ چرا باید کارگران، که خود فرآوردگان سرمایه‌اند توجهی به این پیامها از بیرون مبذول دارند؟ این تصویر همچون یک فیلم- نامه با خلاصه‌ی داستانی مینماید برای نامربوطی، پرهیزناپذیر و بیسود.

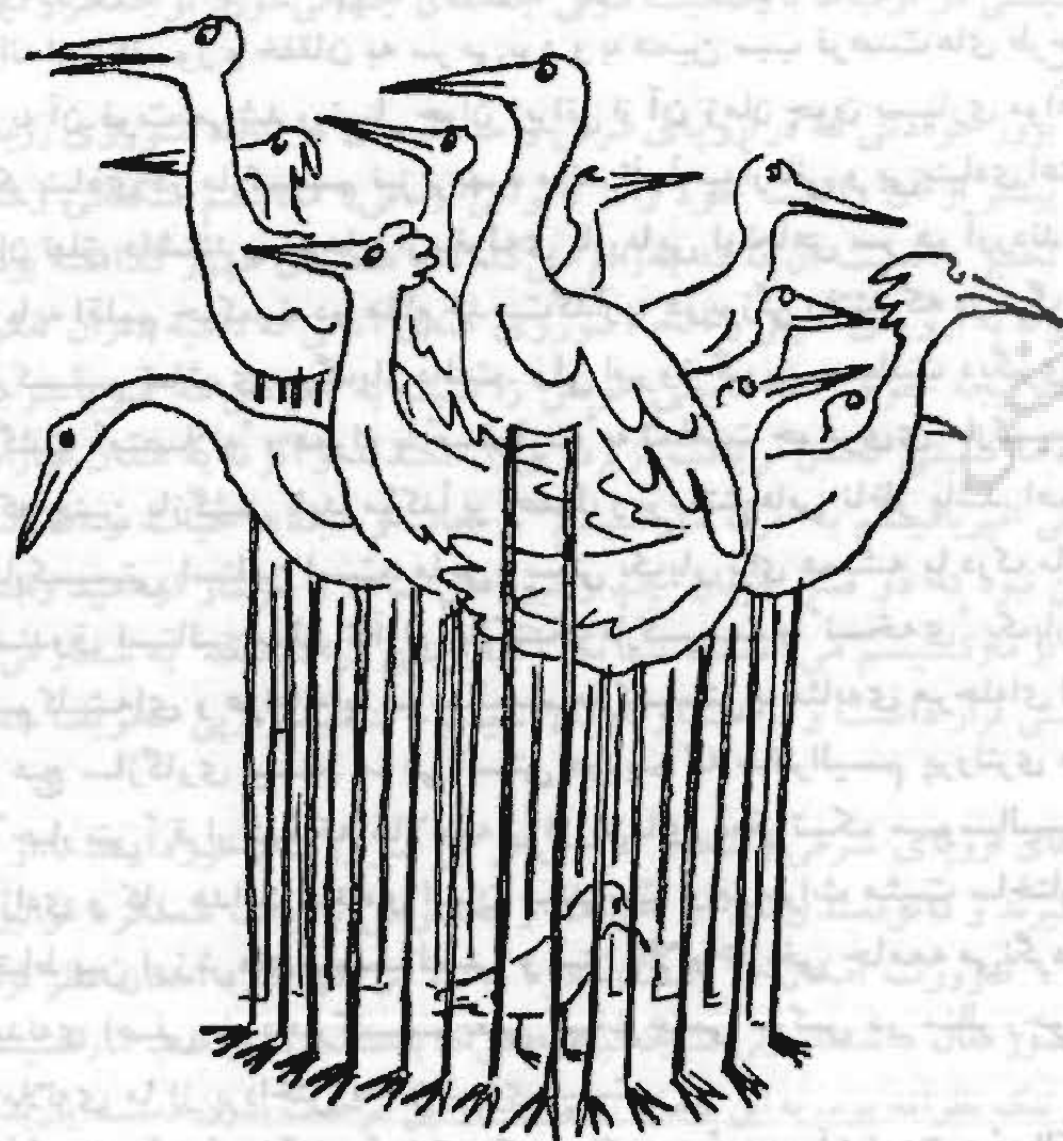
اجازه دهید پیشنهاد کنم که، به هر روی، تصویر به‌گونه‌ی لازم چنان دلگیر و ناخوشایند که مینماید نیست. کارگران به‌سادگی محصول سرمایه نیستند. آنان در میان همه‌ی ارتباطها که در آن زندگی میکنند (و از خودشان) شکل گرفته‌اند. و آنان از طریق تلاش و مبارزه‌ی خود را تغییر شکل میدهند- نه فقط تنها علیه سرمایه که هم‌چنین علیه آن روابط دیگری همانند پدر- سالاری و نژادگرانی. حتا گرچه این تلاش و مبارزه‌ها ممکن است درون مرزها و محدوده‌های روابط سرمایه‌داری یکپارچه روی دهند، در جریان درگیر شدن در تلاش و مبارزه‌ی گروهی، مردم یک احساس تازه‌نی برای خود تکامل می‌بخشند. آنان ظرفیت‌های تازه را تکامل میدهند، درکهای تازه‌نی از اهمیت تلاش و مبارزه‌ی گروهی.

دمی که خود را همچون عوامل انقلابی در میان تلاش و مبارزه‌ی خود به بار می‌آورند، در روابط خود با سرمایه همچون دمی متفاوت وارد میشوند؛ بر ضد آنان که در حرکت و مبارزه نیستند، آنان در برابر تکامل بخشیدن یک دریافت و فهم طبیعت سرمایه، آماده‌اند.

لیکن آنها به‌سادگی برابر دریافت و درک آماده‌اند. همه‌ی آن عمل‌ها، نمایشها و تلاشها در وجود خودشان نمیتوانند اتر از سرمایه‌داری برود. چنان استثماری در درون به‌سادگی همچون بی‌انصافی ظاهر میگردد و این که طبع و ماهیت سرمایه راز- آمیز و مرموز است، این تلاش و کوششها تنها به تقاضای انصاف رهنمون میگردد، برای عدالت درون و ارباب سرمایه‌داری لیکن نه عدالت فراسوی سرمایه‌داری. آنها، در بهترین وضع، یک اتحادیه‌ی کارگری می‌آفرینند یا و شیاری اجتماعی- یک چشم‌انداز که از سوی احساسی مداوم استوار بر سرمایه، به چیم، محدود وسیله‌ی روابط سرمایه‌داری، محدود میگردد. با فرض این که پاسخ خود- به- خودی مردم در حال حرکت، به خودی خود فراتر از سرمایه‌داری، ارتباط و داد و گرفت طبع اصلی‌ی سرمایه‌داری برابر ناتولیدگری انتقادی سرمایه‌داری انتقادی است.

برای آنان که درون محاصره‌ی سرمایه‌اند، باری، به‌سادگی زیاده‌تر از دریافت طبع سرمایه و ریشه‌های آن، در امر بره- گیری، ضرر است. مردم نیاز دارند که معتقد باشند یک جهان بهتر امکان پذیر است. آنان نیاز دارند احساس کنند نه یک وضع جانشین وجود دارد- وضعی ارزشمند برای آنان که در جهش تلاش گردد. در این زمینه، تعریف و توضیح لبع و ماهیت سوسیالیزم جانشین- و تشریح ناپسندگیها و شکست تلاش‌های سده‌ی ۲۰م- یک پاره‌ی اساسی فرایند است نه مردم را میتوان با آن به حرکت درآورد تا پایانی به سرمایه‌داری بدهند.

تا این درجه که آنانی از ما، که در پاره‌ی چپ، فعالانه تلاش نمی‌کنند تا طبع و ماهیت سرمایه‌داری و کارکرد آن را شکارا برای آفرینش یک جانشین سوسیالیست، خربط و آشکار سازند، ما پاره‌ی از این توضیح هستیم که چه چیزی سرمایه‌داری را برقرار میدارد. □



S.GROSS